



یکشنبه ۲۶ مرداد ۱۴۰۴
 وطن‌امروز | شماره ۴۳۹۱

وطن

پیمایش ایران در جهان پساجنگ بر مداراستقلال

دوراهی‌های کاذب

نخواهد شد، بلکه به یک «وابستگی تحقیرآمیز» می‌انجامد که در آن، هر مؤلفه پیشرفت داخلی باید با اجازه واشنگتن تعریف شود. این یک «تغییر پارادایم» نیست، یک «استحاله هویتی» است که روح ایرانی با حافظه تاریخی بلندش از مبارزه با سلطه بیگانگان هرگز آن را برنمی‌تابد. ایرانیان در طول تاریخ ثابت کرده‌اند می‌توانند سختی‌ها را تحمل کنند اما تحقیر و بندگی را خیر.

■ **نقد راهکار دوم: تعویض ارباب یا سراب «پناهگاه شرقی»**

جریان شرق گرای افراطی نیز به‌رغم ظاهر واقع‌بینانه‌اش، به همان اندازه در درک روح ایرانی و منطق جمه وری اسلامی دچار خطاست. اصل بنیادین «نه شرقی، نه غربی» یک شعار احساسی متعلق به دوران انقلاب نبوده و نیست، بلکه یک استراتژی عمیق برای حفظ استقلال در جهانی است که قدرت‌های بزرگ همواره به دنبال بلعیدن قدرت‌های کوچک‌تر هستند. این اصل دیروز در برابر شوروی و آمریکا و امروز در برابر هر قدرت دیگری که سودای چنین جایگاهی را داشته باشد معتبر است. پناه بردن کامل به چین و واگذاری شریان‌های حیاتی اقتصادی و امنیتی کشور به پکن، چیزی جز تکرار تجربه‌های تلخ تاریخی وابستگی نیست، چین یک قدرت عمل‌گراست که بر اساس منافع ملی خود عمل می‌کند، نه یک بنیاد خیریه بین‌المللی برای حمایت از کشورهای تحت تحریم. روابط راهبردی با پکن، امری هوشمندانه و ضروری است اما این روابط باید بر پایه «مشارکت برابر» و «منافع متقابل» باشد، نه «واگذاری اختیارات». تبدیل کردن ایران به یک گره در شبکه «بکتار کمربند و جاده» چین، بدون حفظ استقلال عمل فروکاستن ایران از یک بازیگر تمدنی به یک ایستگاه لجستیکی است.

علاوه بر این، چنین چرخشی تمام‌عیار ایران را از سایر فرصت‌ها محروم می‌کند. جهان در حال حرکت به سمت چندجانبه‌گرایی است و قدرت‌هایی چون روسیه، هند، برزیل، آفریقای جنوبی و حتی بلوک‌های اروپایی مستقل‌تر، همگی وزنه‌هایی در این معادله جدید هستند. سیاست خارجی هوشمند سیاستی است که یک «سبد متوازن از روابط» را مدیریت کند و با همه این بازیگران بر اساس ظرفیت‌ها و منافع مشترک تعامل کند، نه اینکه تمام تخم‌مرغ‌های خود را در سبد یک قدرت قرار دهد و خود را در برابر نوسانات سیاست‌های آن قدرت آسیب‌پذیر کند.

■ **راه سوم: منطق ایرانی و استراتژی «حکمت، عزت و مصلحت»**

چرا جمهوری اسلامی به هیچ‌یک از این ۲ راه نرفته است؟ زیرا بر اساس منطق سومی حرکت می‌کند که هم ریشه در هویت ایرانی - اسلامی دارد و هم با درک دقیقی از تحولات جهانی تنظیم شده است: استراتژی «استقلال فعال و موازنه هوشمند». این راهبرد، بر ۳ پایه «حکمت، عزت و مصلحت» استوار است.

اصل عزت در واقع خط قرمز هرگونه تعامل است. عزت به معنای حفظ استقلال، کرامت ملی و تسلیم‌ناپذیری در برابر فشارهای هژمونیک است. این اصل نسخه غرب‌گرایان مبنی بر پذیرش نظم آمریکایی را به طور کامل رد می‌کند. جمهوری اسلامی معتقد است قدرت واقعی از درون می‌جوشد و امنیت و پیشرفت خریدنی یا گدایی‌کردنی نیست، بلکه محصول اتکا به توانمندی‌های داخلی و قدرت بازدارندگی است. اصل حکمت به معنای درک واقع‌بینانه معادلات قدرت جهانی و عمل بر اساس آن است. برخلاف تصور هر ۲ جریان افراطی، حکمت نه به معنای تسلیم در برابر قدرت هژمون (نسخه غرب‌گرا) و نه به معنای پناه بردن به قدرت رقیب (نسخه شرق‌گرا) است، بلکه به معنای ایجاد موازنه، تنوع‌بخشی به شرکای بین‌المللی و استفاده از شکاف‌ها و رقابت‌های میان قدرت‌های بزرگ به نفع منافع ملی است. تعامل با چین و روسیه، مذاکره با اروپا، همکاری با همسایگان و حضور فعال در سازمان‌های منطقه‌ای مانند شانگهای و بریکس، همگی جلوه‌هایی از این حکمت است. ایران به دنبال «دوست» ایدئولوژیک نیست، بلکه به دنبال «شریک» استراتژیک برای تأمین منافع خود است.

ناگهانی و معجزه‌آسا استوار می‌شود.

بنابراین، نسبت میان این دو، رابطه میان «ساختارهای سیاسی» و «تیروهای اجتماعی» را تبیین می‌کند. گذار به عقلانیت فرآیندی، فرآیند جامعه‌شناختی «کانالیزه کردن» کنش‌های جمعی و تبدیل انرژی سیاسی پراکنده به مشارکتی ساختارمند است و حکمت سیاسی، نقطه تعادلی است که در آن نظام سیاسی به جای تقابل یا تسلیم شدن برابر فشارهای اجتماعی، توانایی «بهادینه کردن» آنها را از خود به نمایش می‌گذارد و ثبات خود را نه از طریق حذف تعارض، بلکه از طریق مدیریت فرآیندی آن تضمین می‌کند.

نظام جمهوری اسلامی ایران، به مثابه پروژه‌ای تمدنی، در مسیر تکمیلی خود با چالش‌هایی ژرف روبه‌رو است که فهم دقیق‌شان، مستلزم عبور از تحلیل‌های سطحی روزمره است. در شمار بنیادین‌ترین این چالش‌ها، «فقر تفکر ناهندمند» نزد بخش قابل توجهی از نخبگان و کنشگران سیاسی به چشم می‌خورد. این عارضه معرفتی که خود را با قالب شتاب‌زدگی مزمن، انتظار تحولات معجزه‌آسا و ناتوانی در تشخیص عمق مسائل ساختاری متجلی می‌کند، همچون ماضی، معرفت‌شناختی، مسیر تکامل درون‌زای نظام را با دشواری مواجه می‌کند. نوشتار حاضر، ضمن کالبدشکافی این نقیصه، نشان می‌دهد چگونه کنش‌هایی چون سلب حمایت زودهنگام از دولت‌ها از سوی حامیان‌شان یا تجویز راه‌حل‌های رادیکال و غیرتاریخی برای جامعه ایران به منظور نیل به آنچه توسعه نامیده می‌شود، نمودهای بارز همین فقدان تفکر نهادی و غلبه کنشگری هیجانی است.

نهاد ولایت فقیه، تبلور ساختاری حکمتی متعالیه است که برای راهبری و صیانت از حرکت کلان نظام در برابر توفان حوادث طراحی شده است. بنابراین، تفکر ناهندمند در پارادایم جمهوری اسلامی، به معنای درک این هندسه کلان و تلاش برای کارآمدسازی اجزای آن است؛ نه تضعیف آن با کنش‌های واکنشی و افق‌های کوتاه.

■ **«شتاب‌زدگی» عارضه کنشگری سیاسی در ایران**
غلبه کنشگری هیجانی و فقر تفکر ناهندمند، خود را در جلوه‌های گوناگون آشکار می‌کند.

اول: انتظار معجزه و شتاب‌زدگی سیاسی: شایع‌ترین نمود این عارضه، فرو کاستن امر پیچیده حکمرانی به کنشی معجزه‌آساست. این رویکرد که از دل نوعی بی‌قراری سیاسی برمی‌خیزد، پس از هر رخداد سیاسی یا رویداد انتخاباتی انتظار دارد تمام معضلات انباشته تاریخی در مدتی کوتاه مرتفع شوند. این انتظار ناپجا، به سرعت به سر خوردگی و سپس به نفی شتاب‌زده بدل می‌شود. برای نمونه، بارها مشاهده شد – و اکنون نیز دیده می‌شود – تنها پس از گذر مدتی کوتاه از روی کار

اصل مصلحت یعنی اولویت‌بندی منافع ملی در چارچوب عزت و حکمت. مصلحت ایجاب می‌کند گاهی با دشمن مذاکره کنید (مانند مذاکرات هسته‌ای) و گاهی در برابر او با قاطعیت بایستید (مانند پاسخ به تجاوزات). این انعطاف تاکتیکی مادامی که به اصول بنیادین عزت و حکمت خدشه‌ای وارد نکند، عین قدرت است. مصلحت به ما می‌گوید پیشرفت اقتصادی نه از طریق واگذاری استقلال، بلکه از طریق خنثی‌سازی تحریم‌ها با تکیه بر توان داخلی و گشایش مسیرهای تجاری موازی و مستقل از نظام دلار ممکن می‌شود.

■ **راهی که می‌رویم**

ایران در نقطه کنونی تاریخ نه به یک ناجی بیرونی نیاز دارد و نه باید از ترس انزوا به دامن قدرتی دیگر پناه ببرد. راه نجات ایران، نه در

تقلید از ویتنام است و نه در تبدیل شدن به یک استان غیررسمی از چین. راه واقعی پیمودن همان مسیر دشوار اما عزتمندانه‌ای است که جمهوری اسلامی طی ۴ دهه گذشته با وجود تمام فشارها، بر آن اصرار ورزیده که همان مسیر «استقلال» است. این مسیر، صبر استراتژیک، انکای به نفس ملی و هوشمندی دیپلماتیک می‌طلبد.

دوگانه «تسلیم برابر غرب» یا «وابستگی به شرق»، دوگانه‌ای کاذب است که برای ملتی با تاریخ و تمدن ایران چیزی جز بن‌بست به همراه ندارد. منطق ایرانی که در کالبد جمهوری اسلامی متبلور شده همواره راه سوم را برگزیده است؛ راهی که در آن ایران نه یک «پیرو»، بلکه یک «بازیگر مستقل» و تأثیرگذار در صحنه جهانی باقی می‌ماند. این نه یک انتخاب سیاسی که یک تقدیر تاریخی است.

گذار از کنشگری هیجانی، به عقلانیت فرآیندی

تفکر نهادمند؛ لازمه بلوغ سیاسی نخبگان ایران

اساس نظریات توسعه سیاسی، بویژه دیدگاه ساموئل هانتینگتون، نهادینگی به فرآیندی اطلاق می‌شود که در آن، قواعد، رویه‌ها و ساختارها به کنشگران و هیجانات زودگذر اولویت یافته و به ثبات و ارزش دست می‌یابد. این استحکام ساختاری، منجر به بلوغ سیاسی می‌شود؛ یعنی نظامی که توانایی مدیریت پایدار تعارضات را دارد و مشارکت اجتماعی را در چارچوب‌های مشخصی هدایت می‌کند.

بنابراین، «حکمت سیاسی» به عنوان خروجی ملموس این فرآیند، در قالب تصمیماتی متجلی می‌شود که به جای واکنش‌های هیجانی، مبتنی بر عقلانیت فرآیندی، دوراندیشی و منافع بلندمدت ملی است و وجود یک سیستم و باثبات و کارآمد را گواهی می‌دهد. پس «حکمت سیاسی» شاخصی از بلوغ و «بهادینگی» یک نظام سیاسی است.

این حکمت به معنای ظرفیت ساختاری یک نظام برای بازتولید خود از طریق مدیریت مشروع و کارآمد تعارضات اجتماعی است و این ظرفیت، محصول مستقیم گذار موفقیت‌آمیز از کنشگری‌های هیجانی به سوی «عقلانیت فرآیندی» است. کنشگری هیجانی، در واقع، تظاهر نوعی آنومی سیاسی است که در آن، نیروهای اجتماعی به دلیل فقدان یا بی‌اعتمادی به چارچوب‌های نهادی، به دنبال راه‌حل‌های کوتاه‌مدت و برون‌ساختاری می‌گردند. در مقابل، عقلانیت فرآیندی، بیانگر وضعیتی است که در آن، قواعد بازی سیاسی، از بازیگران مهم‌تر تلقی شده و مشروعیت نظام بر پایه اعتماد به رویه‌های قاعده‌مند و منسجم نه عملکردهای

■ **نهاد «کالبد نامرئی» قدرت است**

در قاموس علوم اجتماعی «نهاد» مفهومی فراتر از سازمان صرف است. نهاد، آن چارچوب نامرئی اما قدرتمند قواعد، هنجارها و الگوهای تثبیت‌شده‌ای است که به هستی اجتماعی قوام می‌بخشد. نهادها رسوبات تاریخ، فرهنگ و تجربه زیسته هر ملتی هستند؛ موجوداتی زنده که در فرآیندی پلّی و تدریجی «تکوین» می‌یابند. از این منظر، «تفکر ناهندمند» پیش از هر چیز فضیلتی معرفتی است؛ توانایی درک این ماهیت پیچیده، تاریخی و پویا. اندیشمندی که به این افق تحلیلی دست یافته باشد، نیک می‌داند ساختارهای سیاسی – اجتماعی را نه می‌توان یک‌شبه خلق کرد و نه می‌توان در لحظه‌ای ویران ساخت. اصلاح و تعالی آنها، مستلزم شناختی عمیق، مداخله‌ای حساب‌شده و پایداری هم‌سنگ با عمق تاریخ است.

انقلاب اسلامی در جوهر خود، پروژه‌ای استرس‌گر در نهادسازی بود که غایتش، نه صرفاً جابه‌جایی در قدرت، بلکه تأسیس «نظامی» مبتنی بر جهان‌بینی الهی و استقرار تمدنی نوین بود. قانون اساسی و در کانون آن،

فرهنگ سیاسی دارد، باز هم از درک این حقیقت بنیادین عاجز است که نهادها از جمله نهاد عقلانیت، ضرورتاً تعریفی ایستا ندارند و باید از درون جامعه و در فرآیندی ارگانیک «برویند» نه آنکه به صورت الگویی وارداتی به کار گرفته شوند. بدین ترتیب، هر ۲ دیدگاه، با وجود تفاوت‌های ظاهری، در نقطه‌ای کلیدی مشترکند: فقدان باور به تکامل درونی و شتاب‌زدگی در برابر فرآیندهای بطنی و پیچیده نهادسازی.

■ **نیل به حکمت سیاسی از مسیر عقلانیت فرآیندی**

گذار از عارضه «فقر تفکر نهادی» مستلزم توجه به مجموعه‌ای از الزامات فکری و عملی است. کانون این الزامات، جایگزینی کنشگری بی‌قرار هیجانی با «عقلانیت فرآیندی» است که البته به معنای انفعال نیست. مهم‌ترین این الزامات عبارت است از:

فهم استحکام در تاریخ‌مندی: کنشگر سیاسی برخوردار از بیش نهادی، از منظری تیارشاسانه به مسائل می‌نگرد و به

درکی عمیق از تداوم تاریخی دست می‌یابد. از منظر او، وضعیت کنونی و چالش‌های پیچیده آن، پدیده‌هایی خلق‌الساعه و بریده از زمینه نیستند، بلکه حاصل انباشت لایه‌ای رسوبات، تصمیمات و فرآیندهای گذشته به بستر تاریخ به شمار می‌روند. این درک عمیق، الزاماً به این نتیجه‌گیری منطقی منجر می‌شود که هر گونه طرح اصلاحی یا پروژه مداخله برای تغییر که فاقد این عمق‌نگری و بی‌توجه به مسیر طی‌شده باشد، در بهترین حالت سطحی و ناکارآمد و در بدترین حالت، به دلیل نادیده گرفتن ریشه‌ها، مخرب خواهد بود. بنابراین، یک کنش سیاسی پایدار و مؤثر، ناگزیر است خود را در نسبت با این پیچیدگی تاریخی تعریف کرده و راهکارهایش را متناسب با عمق مسائل براساخته از گذشته طراحی کند.

فهم نسبیت میان اسکان و امتناع: در پارادایم واقع‌گرایانه، حکمرانی اساساً نه پایه آرمان‌های انتزاعی، بلکه بر «هنر ممکن ساختن» در بستر محدودیت‌های اجتناب‌ناپذیر، اعم از قیود ساختاری، قانونی و منابع، استوار است. در چنین چشم‌اندازی، «تفکر نهادمند» به مثابه رویکرد عقلانی و استراتژیک، به جای تمرکز بر آنچه «باید باشد»، بر شناسایی، تحلیل و فعال‌سازی ظرفیت‌ها و «مکانات موجود» در دل ساختارهای نظام سیاسی متمرکز می‌شود. این رویکرد، در تقابل با اراده‌گرایی صرف یا جست‌وجوی راه‌حل‌های خلق‌الساعه، بر این باور است کارآمدترین مسیر برای تحقق اهداف، نه از طریق نادیده گرفتن محدودیت‌ها، بلکه از طریق به‌کارگیری هوشمندانه سازوکارها، رویه‌ها و ظرفیت‌های قانونی و اجرایی نهفته در خود نظام می‌گذرد و به راه‌حل‌هایی پایدار و عملی منجر می‌شود.

فهم تمایز میان «نظام» و «دولت»: در ادبیات علوم سیاسی،

تفکیک میان «نظام سیاسی» (State) به مثابه کلیت ساختاری نهادهای پایدار حاکمیتی و ادر فارسی] «دولت» (Gover ment) به عنوان مجموعه کارگزاران اجرایی موقت، اصل بنیادین تحلیلی است. نظام سیاسی، مفهومی انتزاعی و دربرگیرنده تمام شهروندان، نهادها و قواعد اساسی مانند قانون اساسی است که تداوم و هویت یک واحد سیاسی را تضمین می‌کند، در حالی که دولت، متشکل از گروه محدودی از افراد است که به صورت موقت و از طریق فرآیندهایی نظیر انتخابات، مسؤولیت اداره امور را بر عهده می‌گیرند. از این منظر، نقد عملکرد دولت‌ها نه‌تنها حق اجتماعی، بلکه ضرورتی برای بهبود کارآمدی و اصلاح سیاست‌ها در راستای تقویت بنیان‌های نظام سیاسی تلقی می‌شود. با این حال، چالش زمانی بروز می‌کند که مرز میان نقد سازنده دولت و تضعیف کل ساختار سیاسی نادیده گرفته شود؛ چنین رویکردی می‌تواند با فرسایش اجتماعی و تضعیف کارآمدی نهادی، در نهایت به بی‌ثباتی و تضعیف کل کشور منجر شود.

فهم منطق فرآیندی: نهادهای مدرنی همچون انتخابات را نمی‌توان صرفاً رویدادهایی مقطعی برای کسب نتیجه آنی دانست، بلکه باید آنها را به مثابه فرآیندهایی پیچیده با منطق، قواعد و پویایی درونی مختص خود درک کرد. این سازوکارها بر اساس رویه‌ها و زمان‌بندی‌های مشخصی طراحی شده‌اند تا رقابت‌ها و کنش‌های سیاسی را در یک چارچوب قابل پیش‌بینی مدیریت کرده و به نتایجی مشروع و پایدار منتج کنند. بر این اساس، یکی از شاخص‌های بنیادین عقلانیت و بلوغ سیاسی برای کنشگران، اعم از شهروندان یا نخبگان، همانا اعتماد به این منطق رویه‌ای و پایبندی به قواعد بازی است. درنگ برای به ثمر نشستن نتایج و پیامدهای این فرآیندها – که ممکن است در کوتاه‌مدت با انتظارات اولیه انطباق کامل نداشته باشد – شرط لازم برای حفظ کارآمدی و تثبیت بلندمدت همین نهادهای مزمن بسالار است، چرا که قضاوت‌های شتاب‌زده و تصمیم‌های ناهنجار، به سلامت فرآیند، در نهایت به فرسایش خود آن ساختارهای تضمین‌کننده مشارکت و رقابت منجر خواهد شد؛ سطح انتظارات و بازه زمانی مطلوب برای راه‌حل، باید متناسب با سطح تحلیل مساله در نظر گرفته شود.

جامعه ایرانی، سرشار از انرژی متراکم جوانی، آرمان‌خواهی و شور است. این انرژی اگر با دوراندیشی همراه باشد، می‌تواند موتور محرک تحقق بزرگ‌ترین اهداف باشد اما اگر اسیر هیجانات زودگذر و تحلیل‌های سطحی شود، به نیرویی برای استهلاک درونی و فرسایش امید بدل خواهد شد.

فقر تفکر نهادمند، همان عارضه پنهان است که جامعه را از درک پیچیدگی‌های خود عاجز ساخته و نخبگان را به تجویز راه‌حل‌های ساده‌انگارانه و گاه فاجعه‌آمیز سوق می‌دهد.